

تکرار مقوله‌های زبانی (در غزلیات شمس)

عباسعلی وفايي *

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

چکیده

کنش زبانی دو وجه دارد: یکی وجه معمول و عاری از نمودهای هنری و دیگری وجه هنری که با داشتن نقش غیرارجاعی اشکال و گونه‌های مختلفی پیدا می‌کند. در زبان هنری شگردهای فراوانی به کار گرفته می‌شود. یکی از این شیوه‌ها، تکرار آواها و واژگان و جمله‌هاست. نوع نخست در واژگان و نوع دوم در سطح جمله و نوع سوم در سطحی وسیع‌تر و کلی‌تر به نام زنجیره گفتار، تکرار آوایی و واژگان، رایج‌ترین مکررها به‌شمار می‌آید اما در میان شاعران فارسی‌گوی، به گونه‌های متفاوتی بدان پرداخته شده است. برخی سهمی اندک و برخی دیگر سهم بیشتری از دیگران دارند. مولوی در میان شاعران این شیوه را بسیار برجسته به‌کار برده است؛ شگردی که موجب موسیقی دلکش زبان و تقریب آن به مخاطب و در مواردی فراوان به سادگی زبان منجر شده است. این مقاله برآن است که فقط از حیث زبانی (نه هنری) تنوع تکرار در مقوله‌های زبانی هفتگانه فارسی را در غزلیات شمس، مورد بررسی قرار دهد و شیوه‌های ظهور آنها را بررسی کند. شگردی که خاص مولوی و از خصایص عمده شعری وی به‌شمار می‌رود.

کلیدواژه‌ها: دستور زبان، جمله، فعل، صوت، مکرر، متباین.

*. E-mail: a_a_vafaie@yahoo.com

مقدمه

پژوهش در زبان فارسی نسبت به ادبیات آن مورد غفلت واقع شده است. چنانچه سهم پژوهش‌های زبانی در مقایسه با ادبیات - حتی در شاعر یا نویسنده‌ای خاص - مورد بررسی قرار گیرد، به وضوح روشن می‌گردد که جستارهای ادبی بیشتر مورد عنایت اهل تحقیق بوده است؛ این در حالی است که زبان به عنوان ظرف بیان، مقدم بر ادبیات و در جهان امروز توجه به آن بسیار مورد عنایت است. یکی از مباحثی که سزاوار است بدان پرداخته شود، چگونگی واژه‌سازی از راه ترکیب است؛ این روش در ابعاد گوناگون صورت می‌گیرد و تقریباً تمام مقوله‌های زبان فارسی - حتی حرف و ضمیر - را شامل می‌شود. پژوهش‌های دقیق نشان می‌دهند ضمیرهای اشاره تنها کارکرد جانیشینی اسم و وابسته اسمی ندارند بلکه در ترکیب و ساخت گروه‌های قیدی و اسمی و حرف اضافه‌ای نقش دارند زیرا در این ترکیب‌ها نمی‌توان ضمیر را به عنوان ضمیر و یا به عنوان وابسته گروه حذف کرد؛ گروه‌هایی مانند از آن‌رو، از این‌که و غیره که اشاره‌ها در آنها قابل حذف نیستند.

یکی دیگر از مباحث ساخت واژگان، ترکیب‌سازی از راه تکرار است و این مبحث کمتر مورد عنایت دستورنویسان زبان فارسی بوده است. دکتر فرشیدورد در مبحث اسم‌های مرکب تأکیدی و اتصالی به ساخت این گونه ترکیب‌ها اشاره دارد: بعضی از اسم‌های مرکب را می‌توان هم از ترکیبات وابستگی گرفت و هم از ترکیب‌های همسانی و هم از ترکیبات تقویتی. اینها بیشتر کلمه‌های مرکب مکرر تأکیدی و اتصالی‌اند یعنی کلماتی که بر تأکید دلالت می‌کنند؛ این عناصر بدینسان ساخته می‌شوند:

۱. از دو اسم مکرر، خواه به واسطه حرف اضافه یا عناصر اتصالی؛ مانند: سرتاسر، دورتادور، سراسر، گردادگرد و خواه بی‌واسطه؛ مثل: فردفرد، های‌های، خش‌خش (فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۲۰۲).
همایونفرخ از تکرارهای دوگانه به عنوان صفت یاد می‌کند که از تکرار دو اسم یا ممیز دیگر پشت سر هم تکرار می‌شوند (همایونفرخ، ۱۳۶۴: ۴۱۹).
مصطفی مقرّبی نیز در مبحث ساخت صفت مرکب از مکررها و ساخت‌های صفتی این بخش را در چهار نوع به صورت‌های زیر بیان می‌دارد:

- از دو اسم مکرر: پیچ‌پیچ، رنگ‌رنگ، راه‌راه؛
- از دو اسم مکرر با میانوند «الف»: رنگارنگ، گوناگون، لبالب، دمامد؛
- از دو اسم مکرر با میانوند «وا»: جورواجور، رنگ‌وارنگ، پیچ‌واپیچ؛
- از دو اسم مکرر + ی: نم‌نمی، دم‌دمی، گازگازی؛ (مقرّبی، ۱۳۷۲: ۲۲-۲۳).

اثر مقربّی تنها کتابی است که هر چند جزئی به مبحث ترکیب از حیث تکرار پرداخته است اما نسبت به تنوع تکرار در اسم و صفت و قید و صوت، آنچنان بایسته، به این موضوع نپرداخته است و اقسام هر یک را ننموده است. در میان دستورنویسان جدید افزایشی به این موضوع پرداخته است: «فرایند واژه‌سازی تکرار (reduplication) از رهگذر تکرار کامل یا ناقص یک ساخت، به ایجاد واژه‌های جدید کمک می‌کند. در تکرار کامل، یک واژه تماماً تکرار می‌گردد؛ مانند: راه‌راه، تکه‌تکه؛ گاهی در تکرار کامل، افزایش تکواژی به میان یا پایان واژه قابل تشخیص است؛ مانند: خواه‌ناخواه، روزبه‌روز، سرسری، لنگ‌لنگان (افراشی، ۱۳۸۶: ۹۲-۹۳).

وحیدیان نیز معتقد است که این واژه‌ها ممکن است در اصل اسم، صفت یا قید باشند اما تقریباً همه در گروه قیدی قرار می‌گیرند: آهسته‌آهسته، تندتند، گروه‌گروه؛ برخی به ندرت ممکن است صفت پیشین نیز قرار گیرند: راه رفتن لنگ‌لنگان (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۹: ۱۰۴-۱۰۳).

چنانچه دقیق به مکررها پرداخته شود، اغلب مقوله‌های زبانی را شامل می‌گردند و نقش‌های مختلف اسمی، وصفی، قیدی نیز می‌پذیرند و کارکردی بیشتر از آن دارند که وحیدیان بر می‌شمارد.

صفوی نیز به شیوه‌های تکرار در سطح کلام می‌پردازد و این موضوع را با نام توازن‌های واژگانی، گروهی و نحوی مورد بررسی قرار می‌دهد (صفوی، ۱۳۷۳: ۱۵۶).

بحث تکرار از مباحثی است که هم در دستورزبان -در دو حوزه صرف و نحو- و هم در علم بدیع مورد بررسی قرار می‌گردد؛ آنچه صفوی نموده است مباحث مربوط به بدیع است. از گذشته‌های دور نیز برعکس دستورنویسان، مؤلفان کتب بدیعی به این مبحث توجه داشته‌اند و از دیدگاه‌های مختلف زیبایی‌شناسانه به این مطلب پرداخته‌اند.

در علم بدیع تکرار به دو صورت متباین -یعنی آوردن مکررها با فاصله- در جناس‌های تام، مرکب، مضارع و یا در ردّ العجز علی الصدر و ردّ الصدر علی العجز و همچنین به صورت ناقص -یعنی کاهش هجایی یا وندی در یکی نسبت به دیگری- در جناس‌های مطرف، زاید، ناقص یا تضمین‌المزدوج آورده می‌شود (شمیسا، ۱۳۸۶: ۷۳).

افزون بر موارد مذکور، جناسی نیز به عنوان مکرر در علم بدیع مورد بحث قرار می‌گیرد و آن وقتی است که دو کلمه در یک بیت در کنار یکدیگر آورده می‌شود؛ مانند:

دانم که هیچ کس نکند مرثیت مرا دانم که مرده بر دل میراث‌خوار، خوار
(محبّتی، ۱۳۸۰: ۷۴).

به هر حال باید اذعان داشت که مولوی شاعر تکرارهاست و بررسی عناصر تکرار و اقسام گوناگون آن در شعر او - هم از منظر علم بدیع و هم دستور زبان فارسی - خواهد نمود که سهم وی در کاربرد این شگرد، بیش از هر شاعر دیگری است؛ وی با به کار گرفتن این شگرد زبانی، توانسته است موسیقی دل‌انگیزی به شعر خود بدهد و آن را فراتر از شعر شاعران دیگر قرار دهد. او چنان مهارتی در این شیوه دارد که اغلب مقوله‌های زبانی را بی هیچ تنگنایی با تکرار به کار برده است؛ مقوله‌هایی مانند اسم، فعل، صفت، قید، ضمیر، شبه جمله و جمله و حتی حرف با گونه‌های فراوان مورد استفاده مکرر او بوده است. بررسی این گونه‌ها، نظرهای بسیاری از دستورنویسان را در موضوع علت تکرار کامل و برخی از آنها را نیز بی‌مورد می‌نماید. برای نمونه، بسیاری از دستورنویسان تکرار را برای تأکید می‌دانند در حالی که مطالعه ابیات زیر - که اندکی از بسیار است - نشان می‌دهد که گاهی دو کلمه مکرر به صورت مزدوج، نقشی غیرهمگون دارند و یا در بخش قیدها محصول تکرار قیده‌های کثرت، حالت، ترتیب و توالی، زمان و... خواهد بود نه تأکید.

سال سال ماست و طالع طالع زهره‌ست و ماه ای دل این عیش و طرب حدی ندارد تن بز
 نهاد مسند نهاد مسند (۱۹۵۸)^۱
 سایه شادی است غم غم در پی شادی رود ترک شادی کن که این دو نگسلد از همدگر
 نهاد نهاد (۱۰۷۸)
 در سر به چشم چشم تو گوید به وقت خشم تو پنهان حدیثی که شود از آتش پنهان من
 (۱۸۰۶)

و ...

در ادامه به بررسی مقوله‌های زبانی در غزلیات شمس پرداخته می‌شود و به اختصار هر یک توصیف می‌گردد.

تکرار فعل

تکرار فعل صرفاً برای تأکید است و این تکرار جنبه مکانیکی دارد و چندان از زیبایی زبانی بهره‌ای ندارد. اغلب فعل‌های مکرر با ساخت امر و در معنی تأکید به کار می‌روند و ساخت ساده‌ای نیز دارند. در میان مقوله‌های زبانی تکرار فعل بسیار معمول است لیکن این تکرار در زبان مولوی معمول‌تر و شمار آن نیز بیشتر است و دیگر آن که بسیاری از این مکررها به جهت تأکید بیشتر، در آغاز مصراع به کار رفته است؛ مانند:

که از قفس برهیدی و باز شد پر و بال (۱۲۵۳)	بیر <u>بیر</u> ! هله! ای مرغ سوی معدن خویش
<u>بیا بیا!</u> که حریفان تو را غلام، مترس (۱۲۱۴)	<u>بیا بیا!</u> که حریفان همه به گوش تواند
<u>برو برو!</u> گل سرخی ولیک خارآمیز (۱۲۰۳)	<u>برو برو!</u> که نفورم ز عشق عارآمیز
تا که ببینند خلق دبدبه رستخیز (۱۲۰۰)	ساقی روحانیان روح شدم <u>خیز خیز!</u>
شاخی ز صد درخت نشد حاصل ثمار (۱۱۱۶)	<u>رو روا!</u> به جمله خلق نتانی تو <u>جنس</u> بود
که ما باده پرستیم نه پیمانہ شماریم (۱۴۷۵)	<u>میرسید میرسید!</u> ز احوال حقیقت
<u>بمستیز بمستیز!</u> هلا! ای شه مردان! (۱۸۷۸)	بیا پیش و میرهیز و زین فتنه بمگریز
<u>مرو مرو!</u> ز پیشم کتف چنین مجنبان (۱۸۸۹)	<u>بیا بیا!</u> و باز آ به صلح سوی خانه
برین نقطه اقبال چو پرگار بگردیم (۱۴۷۳)	<u>بیا بید بیا بید!</u> به گلزار بگردیم
من این نقاش جادو را <u>نمی رانم نمی رانم</u> (۱۴۳۹)	من این ایوان نه تو را <u>نمی دانم نمی دانم</u>
<u>سزد سزد!</u> که بدان چرخ برق وار روم (۱۷۲۵)	غبار تن نبود ماه جان بود آنجا

تکرار فعل یار

فعل یار بخش نخست افعال مرکب است که اغلب اسم و صفت و در مواردی نیز ضمیر و حرف و صوت است (احمدی گیوی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۸۶۹). بیشترین ساختمان افعال فارسی را افعال مرکب تشکیل می‌دهند. در زبان معیار، تکرار فعل یارها به هیچ روی ممکن و یا مرسوم نیست اما در ظرف نظم به جهت تأکید یا اشباع وزن این کارکرد زبانی ممکن می‌گردد. مولوی این نوع ترکیب زبانی را فراوان به کار برده است به ویژه از صوت به عنوان فعل یار بسیار بهره گرفته است. موارد به کارگیری فعل مرکب با توجه به مقوله زبانی بخش نخست آن، در غزلیات مولوی به صورت زیر است:

۱. اسم مکرر + همکرد فعلی:

ار شرابی درکشی سرمست گردی از خوشی بی خود شوی آنگه کنی آهنگ ما آهنگ ما
(۶)
جان ما بر بام تو صاف صاف زدند کان قباد صف شکن می آیدم
(۱۶۶۲)

۲. صفت + همکرد فعلی:

ای گران جان یا سبک شو یا برو از بزم ما یا مکن مانند خود از عیش، ما را دور دور
(۱۰۸۰)
از آنچه جامه و تن پاره پاره می کردیم بیار پارگلی تا که رنگ و بوش چه بود؟
(۱۰۱۳)

۳. صوت مکرر + همکرد فعلی:

غم جیغ جیغ کرد چو در چنگ گربه، موش گو جیغ جیغ می کن و گو چاغ چاغ چاغ
(۱۲۹۸)

۴. قید مکرر + همکرد فعلی:

بس بس مکن هنوز تو را باده خوردنی است ما راضییم خواجه بدین ظلم و این ستم
(۱۷۰۴)

تکرار اسم

اسم نیز چون دیگر مقوله‌های زبانی به شکل مکرر به کار می‌رود؛ به جهت تنوع کارکرد نحوی اسم - که از دیگر بخش‌های زبانی متفاوت است - تکرار آن می‌تواند برجسته‌تر از دیگر گونه‌های زبانی باشد. در زبان شعری مولوی تکرارهای اسمی، اشکال گوناگونی دارد که بدان‌ها اشاره می‌شود:

الف: تکرار همسان اسم؛ معمولاً این مکررها نقش قیدی می‌گیرند:

من چو از کان معانی یک جوم همچنین چو چو بدان کان می‌روم
قید
(۱۶۶۷)

دست به هم وادهیم حلقه صفت چوق چوق جمع معلق زنان مست به دریا رویم
قید
(۱۷۱۹)

موج بر آر از عدم تا بر باید مرا بر لب دریا به ترس چند روم گام گام

قید

(۱۷۱۶)

باده دهم طاس طاس ده ز وجودم خلاص باده شد انعام خاص، عقل شد انعام او

(۱۷۱۶)

قید

برج برج و پرده پرده بعد از آن همچو ماه چارده می تاختم

(۱۶۷۵)

قید قید

ب: تکرار متباین اسم با میانوندهای منفی ساز؛ مولوی گاه تکراری از نوع متباین دارد که حایل و فاصل دو جزء مکرر، وند اشتقاقی منفی ساز (نا، با، بی) است و گاهی نیز از نوع ناقص است.

زهی مفهوم نامفهوم، زهی بیگانه همدل زهی ترشی به از شیرین، زهی کفری به از ایمان

(۱۸۴۵)

متمم وابسته

در نقش بی نقشی بین هر نقش را صد رنگ و بو در برگ بی برگی نگر هر شاخ را باغ ارم

متمم مفعول

متمم مفعول

(۱۳۸۸)

شود دیده گذاره سوی بی سو در او انوار در انوار می بین

(۱۹۱۸)

متمم

ما را چو مراد بی مردادی است پس ما همه بر مراد باشیم

(۱۵۵۱)

نهاد مسند

تکرار همسان صفت

صفت از وابسته‌های گروه اسمی است که با توجه به نوع آن، معنی و مفهومی به اسم می‌افزاید و به عبارت دیگر با آوردن صفت، حدّ اسم از حیث معنی و مفهوم و اّتصاف مشخص می‌گردد. گاهی این وابسته‌ها که اغلب پسین‌اند با تکرار همسان یا همگون به کار می‌رود و افاده تأکید می‌کند؛ شعر مولوی از این ترکیب سهم قابل توجهی دارد و بسیار از آن بهره یافته است؛ این صفات اغلب صفت‌های ساده بیانی‌اند؛ صفاتی چون زردزرد، پاره‌پاره، خام‌خام، تنگ‌تنگ و ...

ای نرگس مست مست خفته وی دلبر خوش عذار، برخیز

(۱۱۹۰)

از جذب و کشیدن تو باشد	آن نامه زارزار عاشق
(۱۳۰۷)	
برق آن رخ را چه نسبت با رخان زردزرد	تنگ شکر را چه نسبت با دل بس تنگ تنگ
(۱۳۲۵)	
گر به خلوت دیدمی او را به جایی سیرسیر	بی رقیبش دادمی من بوسه‌هایی سیرسیر
(۱۰۷۰)	
گل‌های رنگ‌رنگ که پیش تو نقل‌هاست	تو می‌خوری از آن و رخت می‌کنند زرد
(۸۶۹)	
ای دل پاره‌پاره‌ام دیدن اوست چاره‌ام	اوست پناه و پشت من تکیه بر این جهان مکن
(۱۸۲۷)	
این جان پاره‌پاره را خوش پاره‌پاره مست کن	تا آنچه دوشش فوت شد آن را کند این دم قضا
(۷)	
می‌خرامد بخت ما کو هست نقد وقت ما	مشنو ای پخته ازین پس وعده‌های خام‌خام
(۱۵۸۳)	

تکرار ضمیر

تکرار ضمیر به صورت همسان، نادر اتفاق می‌افتد؛ تنها برخی از ضمایر به جهت ویژگی‌های خاص زبانی و یا تغییر مقوله‌ای به صورت مکرر به کار گرفته می‌شوند؛ به عنوان مثال ضمیر شمارشی «یک» به صورت مکرر از مقوله ضمیر به قید تغییر کار کرد می‌دهد. در شعر مولوی تکرار ضمایر نسبت به دیگر انواع کلمات کمتر اتفاق افتاده است:

کفن را اندر اندازد قوال انداز مستانه	از آن پس مردگان یک یک برون آیند هم در حین
(۱۸۵۷)	قید
درده شراب یکسان تا جمله جمع باشیم	تا نقش‌های خود را یک یک فرو تراشیم
	قید
(۱۷۰۲)	

این جمادات ز آغاز نه آبی بودند	سرد سیرست جهان آمد و یک یک بفسرد قید (۷۷۹)
ای رخ جان فزای او، بهر خدا، همان همان	مطرب دلربای من، بهر خدا، همین همین قید قید (۱۸۳۱)

تکرار صوت

اصوات این ظرفیت را دارند که به صورت مکرر و مزدوج به کار گرفته شوند؛ اصواتی چون: پچ، پچ، قهقهه، تپ تپ، چک چک، قلب قلب و... پیوسته به صورت مکرر و مزدوج به کار می‌روند زیرا کاربرد مفرد و غیر ترکیبی و یا غیر مکرر آنها افاده معنی صوتی ندارد و یا کمتر است؛ این تکرار در زبان شعری مولانا از اهمیت خاصی برخوردار است. مولوی در غزلیات شمس و مثنوی فراوان از آنها بهره یافته است:

بگیر مطرب جانی! قنینه کانی	نواز تنتن تنتن که جمله بی تو تنند (۳۲۴)
لشکر غم حشر کند غم نخورم ز لشکرش	زانک گرفت طُلب طُلب پا به فلک سپاه من (۱۸۲۳)
مطربا! بهر خدا تو غیر شمس‌الدین مگو	برتن و جان وصف او بنواز تن تن تن تن (۱۹۷۸)
چک چک و دودش چراست؟ زانک دو رنگی به جاست	چونک شود هیزم او چک چک نبود زلاف (۱۳۰۴)
ورگوش رباب دل بپیچی	درگفت آیم که تن تن تن تن (۱۹۳۴)

تکرار جمله

تکرار در سطح جمله با مقوله‌های زبانی هفتگانه و یا با واحدهای زنجیری، کارکردهای گوناگونی دارد و سهم هریک از آنها نیز در تکرار متفاوت است. خود جمله نیز به عنوان بزرگ‌ترین واحد زبانی از این سهم بی‌بهره نیست لیکن تکرار جمله در مقایسه با تکرار مقوله‌های زبانی دیگر -هم در ساخت و هم در نقش و رویکرد هنری- متفاوت است. تکرار جمله معمولاً با هدف تأکید

معنی صورت می‌گیرد و بهره‌های هنری آن چندان نیست. این تأکید هرگاه با فعل‌های امری یا پرسشی همراه باشد، بیشتر است. در مواردی که جمله خبری است و از امر و پرسش برخوردار نیست، با جابه‌جایی در ارکان نیز بار تأکید آن بیشتر می‌گردد. مولوی تکرار جمله فراوان دارد و اشکال مختلف آن را نیز به کار داشته است. جمله‌هایی معمولاً کوتاه و مختصر که اغلب با حذف هسته‌های اصلی یعنی مفعول یا متمم، همراه است؛ گاه در تکرار جمله‌ها یک پیوندساز به کار می‌رود و گاه بی آن؛ زمانی که حروف ربط دو جمله مکرر را مرتبط می‌سازد، معمولاً تأکید نیز رنگ کمتری نسبت به جمله‌های غیر پیوندی دارد. تکرار جمله‌ها در شعر مولوی معمولاً بدون پیوند است. تکرار جمله‌ها را در شعر مولوی می‌توان به سه نوع تقسیم کرد:

۱. جمله‌های مکرر با فعل امر:

چشم بگشا هر دمی <u>همراز بین همراز بین</u> (۱۹۵۱)	زان فروبسته دمی کت همدم و همراز نیست
مر دهر را محروم کن! <u>افسون بخوان! افسون بخوان!</u> (۱۷۹۴)	صبحا جهان پر نور کن! این هندوان را دور کن!
نی یخ گذار و نی وحل <u>عنبر فشان عنبر فشان</u> (۱۷۹۴)	ای آفتاب خوش عمل، باز آ سوی برج حمل!
بیا ای حاسد ار مردی <u>نپهانش کن! نپهانش کن!</u> (۱۸۵۱)	بر آمد آفتاب جان فزون از مشرق و مغرب
بیا ای جان روزافزون <u>بیانش کن! بیانش کن!</u> (۱۸۵۱)	از این نکته منم در خون خدا داند که چونم چون
نیار آمد به شرحش <u>جان عیانش کن! عیانش کن!</u> (۱۸۵۱)	بیانش کرده گیر ای جان نه آن دریاست و آن مرجان
اگر تو سود جان خواهی <u>زیانش کن! زیانش کن!</u> (۱۸۵۱)	عیانش بود ما آمد زیانش سود ما آمد
مپران تیر دعوی را <u>کمانش کن! کمانش کن!</u> (۱۸۵۱)	اگر خواهی که بگریزی ز شاه شمس تبریزی
گر رقیب او بداند <u>گو بدان و گو بدان</u> (۱۹۴۱)	مهره‌ای از جان ربودم بی‌دهان و بی‌دهان

۲. جمله‌های مکرر با پرسش:

که خدا داند و بیند هنری <u>کز بشر آید</u> (۷۶۲)	<u>تو چه دانی تو چه دانی؟</u> که چه کانی و چه جانی
--	--

چه دانیم چه دانیم که ما دوش چه خوردیم؟ که امروز همه روز خمیریم و خمیریم
(۱۴۷۵)

۳. جمله‌های مکرر خبری:

ز بلاهای معظم نخورد غم نخورد غم دل منصور حلاجی که سردار تو دارد
(۷۵۸)

آه که شب جمله در این وعده رفت بوسه دهم بوسه دهم روز شد
(۹۹۸)

ای منکر مخدومی شمس‌الحق تبریزی ز اقرار چو تو کوری بیزارم و بیزارم
(۱۴۵۹)

یار شدم یار شدم با غم تو یار شدم تا که رسیدم بر تو از همه بیزار شدم
(۱۳۹۲)

تکرار شبه‌جمله

شبه‌جمله‌ها از حیث ساخت و معنا، تفاوت زیادی با جمله کامل صاحب‌ارکان دارند. در شبه‌جمله‌ها، اقتصاد زبانی (language economy) نمود بیشتری دارد و اغلب، هسته‌های اصلی آنها محذوف است به همین جهت در مقاصد معنایی گوناگون و بعضاً چندتعبیری به‌کار می‌روند؛ همانند «افسوس» که می‌توان از آن به عنوان قید بهره جست و نیز آن را فعل‌بار فعل مرکب تلقی کرد؛ یعنی «افسوس می‌خورم». شبه‌جمله‌ها از نظر ماهیت و ساخت، تأکید بیشتری نسبت به جمله‌های کامل دارند و در معانی گوناگونی نیز به‌کار می‌روند. افزون بر تأکید، در زبان شعر - که دایره ایجاز و حذف، قوی‌تر از غیر شعر است - نقش قیدی با معانی متفاوت می‌گیرند. شبه‌جمله‌ها کاربرد بیشتری دارند و سهم شاعران در به‌کارگیری آنها بسیار زیاد و البته متفاوت است. بی‌شک زبان شعر مولانا نسبت به دیگر شاعران از این نوع زبانی بیشتر بهره‌مند است. این گونه تکرار از حیث صورت، دو گونه ساخت در شعر مولانا پیدا کرده است: ۱. تکرار شبه‌جمله همسان بسیط، ۲. تکرار شبه‌جمله همسان مرکب؛ مراد از شبه‌جمله‌های بسیط آنهایی است که بدون دیگر اجزاء و وابسته‌ها به‌کار می‌روند و شبه‌جمله‌های مرکب آنهایی است که یکی از اجزاء بنیادین جمله با آنها همراه است؛ این جزء ممکن است متمم یا دیگر عناصر اصلی جمله باشد.

۱. تکرار شبه‌جمله همسان بسیط:

گناهام پیش لطف سجده آرد که ای مسجود جان، زنهار! زنهار!
(۱۰۴۲)

ای عشق الله! سر مست شد شهنشه	برجه! بگیر زلفش درکش درین میانش (۱۲۶۳)
فغان! فغان! که ببست آن نگار بار سفر	فغان که بنده مر او را نبود یار سفر (۱۱۴۹)
خمش! خمش! که اشارات عشق معکوس است	نهان شوند معانی ز گفتن بسیار (۱۱۳۸)
برای من مگری و مگو: دریغ! دریغ!	به دام دیو درافتی دریغ آن باشد (۹۱۱)
مژده! مژده! همه عشاق بکوید دو دست	کانکه از دست بشد دست‌زنان می‌آید (۸۰۶)
مرا به گور سپاری مگو وداع! وداع!	که گور پرده جمعیت جنان باشد (۹۱۱)

۲. تکرار شبه‌جمله همسان مرکب:

هله زیرک! هله زیرک! هله زیرک! زوتر	هله! کز جنبش تو کار همه نیکوتر (۱۰۸۳)
هله برجه! هله برجه! که ز خورشید سفر	قدم از خانه به‌در نه! همگان را به سفر بر (۱۰۸۳)
زهی روز! زهی روز! زهی عید دل افروز	از آن چشم کرشمه، وزان لب شکرافشان (۱۸۸۷)

تکرار دوجزئی در هر دو مصراع

وقتی شگرد نویسنده و شاعری در هنر، تکرار باشد، این هنر در اشکال مختلف نمود پیدا می‌کند؛ یکی از این شگردهای تکرار در شعر مولوی، تکرار مکرر دوجزئی در هر مصراع بیت است؛ مولانا از این شیوه در افاده تأکید یا در مقاصد دیگر، بهره فراوانی برده و این کاربرد به صورت‌های زیر نمود یافته است:

الف. تکرار دوجزئی در هر دو مصراع؛ اکثر تکرارهای حاصل از این کارکرد زبانی، جمله است و بیشتر آنها نیز در وجه‌خبری و امری است؛ این گونه تکرارها، موسیقی قابل توجهی به شعر مولانا بخشیده‌اند:	بجوشید! بجوشید! که ما بحر شعاریم	به‌جز عشق به‌جز عشق دگر کار نداریم (۱۴۷۵)
	چه مستیم! چه مستیم! از آن شاه که هستیم	بیائید بیائید که تا دست بر آریم (۱۴۷۵)

باز آمدم باز آمدم از پیش آن یار آمدم در من نگر در من نگر بهر تو غم‌خوار آمدم
(۱۳۹۰)

آنجا روم آنجا روم بالا بدم بالا روم بازم رهان بازم رهان در وی گرفتار آمدم
(۱۳۹)

تیز دوم تیز دوم تا به سواران برسم نیست شوم نیست شوم تا بر جانان برسم
(۱۴۰۰)

ز فرزین‌بند آن رخ من چه شه ماتم! چه شه ماتم!

مکن ای شه مکافاتم! مکن ای شه مکافاتم!
(۱۴۱۵)

دم مزن ای جان! دم مزن ای جان! برخوردار کامد روز مبارک

کیست مبارک؟ کیست مبارک؟ آنکه ببیند هم ز پگاهش
(۱۲۶۹)

شوره‌زمینی شوره‌زمینی کز تو کشد او آب بهاری

سبزتر آمد سبزتر آمد از همه جاها کشت و گیاهش
(۱۲۶۹)

پشت‌قوی شد پشت‌قوی شد اختر دولت عدل و عنایت

چون نشود شد چون نشود شد آنکه تو باشی پشت و پناهش
(۱۲۶۹)

چرخ و زمین شد چرخ و زمین شد جنت مأوا راحت جان‌ها

تا که برآمد تا که برآمد بر که جودی خیل و سپاهش
(۱۲۶۹)

ب. تکرار کامل مصراع اول:

ای زبان وای زبان وای زبان وای زبان! هوشیاری در میان بی‌خودان و مستیان
(۱۹۵۵)

خلاصم ده خلاصم ده خلاصی که سخت افتاده‌ام در دام گیرم
(۱۰۴۵)

حلال اندر حلال اندر حلال است می‌خنبد خدا نبود محرم
(۱۵۴۲)

- ج. تکرار کامل مصراع دوم:
 حاصل از این سه سخنم بیش نیست
سوختم و سوختم و سوختم
 (۱۷۶۸)
 تو آن نوری که با مویی همی گفت
خدایم من خدایم من خدایم
 (۱۵۲۶)
 جوابش آمد از هر سو ز صد جان
ترایم من ترایم من ترایم
 (۱۵۲۶)
 وز سحابی که فرستد بر ما آن دریا
گهر اندر گهر اندر گهریم
 (۱۶۳۸)
 مادرم بخت بدست و پدرم جود و کرم
فرح ابن الفرح ابن الفرح
 (۱۶۳۸)
 هله خاموش! که می گفت از این می همگان را
بچشاند بچشاند بچشاند بچشاند
 (۷۶۵)
 دل من گرد جهان گشت نیابید مثالش
به کی ماند؟ به کی ماند؟ به کی ماند؟
 (۷۶۵)
 قصد جفاها نکنی ور بکنی با دل من
وا دل من وا دل من وا دل من وا دل من
 (۱۸۱۷)
 گاو و خری گر برود، باد ابد در دو جهان
دلبر من دلبر من دلبر من دلبر من
 (۱۸۱۳)
- د. تکرار سه جزئی غیرکامل در مصراع اول یا دوم:
 هله زیرک! هله زیرک! هله زیرک! زوتر
 هله! کز جنبش ساقی به دو باده بر سر
 (۱۰۸۳)
 اشک چشمم بس گواه و بس گواه و بس گواه
 رنگ رویم بس نشان و بس نشان و بس نشان
 (۱۹۴۱)
 ه. تکرار سه جزئی غیرکامل در مصراع دوم:
 نک نشان لاله‌رویی لاله‌رویی لاله‌ای
 بر رخ من زعفران و زعفران و زعفران
 (۱۹۴۱)
 سرّ او را نقش کردم نقش کرد
 هر که خواهد گو بخوان و گو بخوان و گو بخوان
 (۱۹۴۱)

پیش منکر من شد من نیستم من نیستم	هستم اکنون درمیان و درمیان و درمیان (۱۹۴۱)
جز صلاح‌الدین نداند این سخن را این سخن را	من غلام زیرکان و زیرکان و زیرکان (۱۹۴۱)

و. تکرار همسان دوجزئی مزدوج در مصراع اول یا دوم:

ای بی‌کسان ای بی‌کسان <u>جاء الفرج</u> <u>جاء الفرج</u>	هر خسته‌ای غم‌دیده‌ای سلطان کنم سنج‌کنم (۱۳۷۴)
هر ذره هر پره می‌جوید می‌جوید	<u>زارشادش</u> <u>زارشادش</u> استادم استادم (۱۴۹۴)
از چرخ‌ی از اوجی بر بحری بر موجی	<u>خوش تختی</u> <u>خوش تختی</u> بنهادم بنهادم (۱۴۹۴)
می خوردم می خوردم در شهرت می‌گردم	<u>سرتیزم</u> <u>سرتیزم</u> پربادم پربادم (۱۴۹۴)
در عشق دل‌داری مانند گل‌زاری	<u>جان دیدم</u> <u>جان دیدم</u> دل دادم دل دادم (۱۴۹۴)
<u>چه خواجه</u> است این چه خواجه است این بنامیزد بنامیزد	هزاران خواجه می زبید اسیر و بند دیدار (۱۲۲۲)

نتیجه

تکرار از شیوه‌های ترکیب‌سازی در زبان فارسی به‌شمار می‌آید؛ این شیوه چندان مورد توجه دستورنویسان و پژوهش‌گران زبان فارسی قرار نگرفته است و تنها تنی چند به این مبحث مهم زبانی پرداخته‌اند. تکرار هم در علم بدیع و هم در دستور زبان فارسی مورد استفاده شاعران و نویسندگان بوده است اما هر یک از آنها به اندازه‌ها و روش‌های متفاوتی آن را به‌کار برده‌اند؛ در میان شعر شاعران پارسی‌گو، شعر مولوی از این شگرد بهره فراوانی دارد و می‌توان وی را شاعری بی‌بدیل در این عرصه دانست؛ تقریباً تمام غزل‌های وی این ویژگی برجسته را دارند. او توانسته است تمام مقوله‌های هفتگانه زبان فارسی را از راه تکرار به‌کار گیرد و با شیوه‌ای هنری از آنها استفاده نماید و افزون بر آنها بزرگ‌ترین واحد زبانی یعنی جمله را با شیوه‌های مختلف به صورت تکرار مورد استفاده قرار دهد. مولوی چنان شگردی در این شیوه دارد که تکرارهای یک تا چندجزئی را در مصراع‌های نخست یا مصراع‌های دوم مورد استفاده قرار می‌دهد و به

صورتی زیبا و با ترتیبی خاص در زنجیرهٔ زبانی خود قرار می‌دهد. با نمونه‌های به‌دست آمده می‌توان گفت که مولوی شاعر تکرارهاست؛ هم از حیث آوایی و هم از حیث واژگانی و هم در واحدی بزرگ‌تر یعنی جمله و شبه‌جمله.

پی‌نوشت

۱. تمام شماره‌های ذیل ابیات، شمارهٔ غزل به تصحیح استاد فروزانفر است.

کتاب‌نامه

- احمدی گیوی، احمد. (۱۳۸۰). *دستور تاریخی فعل*. تهران: انتشارات قطره.
- افراشی، آریتا. (۱۳۸۶). *ساخت زبان فارسی*. تهران: انتشارات سمت.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). *نگاهی تازه به بدیع*. تهران: انتشارات میترا.
- صفوی، کوروش. (۱۳۷۲). *از زبان‌شناسی به ادبیات، جلد اول: نظم*. تهران: انتشارات سورهٔ مهر.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۴). *دستور مفصل*. چاپ دوم. تهران: انتشارات سخن.
- محبتی، مهدی. (۱۳۸۰). *بدیع نو*. تهران: انتشارات سخن.
- مقرّبی، مصطفی. (۱۳۷۲). *ترکیب در زبان فارسی*. تهران: انتشارات توس.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۸). *دیوان کبیر*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- وحیدیان کامیار. (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی (۱)*. چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- همایونفرخ، عبدالرحیم. (۱۳۶۴). *دستور جامع*. تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۶۴). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. چاپ سوم. تهران: انتشارات توس.